

متن پرسش

سلام علیکم استاد عزیز من در مورد مطلبی که فرمودید حیران شدم و چون استاد عزیز ما هستید فرمایش شما برای ما بسیار مهم است. شما فرمودید وقتی انسان با جنبه‌های حقانی مخلوقات در شهودی قلبی روبه‌رو شد، او می‌ماند و خدای خود. بارها حضرت عالی فرموده اید عارف با سلوک فنای خود را بیشتر می‌کند آیت الله جوادی می‌فرمایند: مثلاً بزرگ‌ترین عالم یا هر انسانی که به هویت اصلی خودش پی برده باشد به حداقلها و حدوسطها اکتفا نمی‌کند. آن انسان می‌خواهد مثلاً علامه طباطبایی یا انیشتن باشد. انسانها در طیفهای مختلف فکری و بینشی به هویت خودشان پی برده باشند به حداقلها اکتفا نمی‌کنند. اگر کسی دنبال علم باشد اشباع نابردار است. دنبال سیر و سلوک و عرفان و معنویت باشد حدّ یقف نمی‌شناسد. چون هویت اصلی انسان بر اساس آن فطرت گرایش به کمال مطلق دارد. تأله وجودی که در انسان است این را مطالبه می‌کند. پس انسان به تعبیر قرآن صیروت دارد صیروت یعنی شدن، حرکت و تحول نهادی و نهانی و درونی که انسان از مرحله‌ای وارد مرحله دیگر می‌شود. آیت الله شاه آبادی از ائمه علیهم السلام روایت می‌کردند که شما هر وقت محتاج می‌شوید دست به دامن ما شوید و ما هر وقت گرفتار می‌شویم دست به دامن مادرمان می‌شویم. گرفتاری و احتیاج ائمه (علیهم السلام) همان مقامات قرب الهی است که حد یقف ندارد آیت الله مظاهری می‌فرمایند یغمبراکرم ذیل این آیه ی شریفه به امیرالمومنین (ع) می‌فرماید: یا علی مراد این است که متقی سوار می‌شود و بواسطه ی آن سواری اش دائماً در حال حرکت است به سوی قرب خدا در حرکت است به سوی خدا، می‌فرمایند مراد از این آیه ی شریفه که می‌فرماید «یوم نحشرالمتقین الی الرحمن و فدا» معنایش همین است که یک عده ای هستند در روز قیامت این ها سیر و سلوک دارند یک عده ای هستند این ها در روز قیامت دائماً در سیر کمالی هستند. از این کمال به کمال دیگر، از آن کمال به کمال دیگر و حد یقف نیست برای این چنانچه برای خدا و مقام قرب خدا حد یقف نیست برای این انسان متقی هم حد یقف نیست و مرتب رو به کمال است علامه حسن راده می‌فرمایند: نه کلمات وجودی را نفاد است و نه نفس را حدّ یقف، بلکه اعتلای وجودی می‌یابد و به مقام وحدت حقّه ی حقیقیّه ی ظلّیه می‌رسد و خلیفه الله می‌گردد، بلکه به فوق مقام خلافت نائل می‌آید :

حضرت امام می‌فرماید: (اهل یثرب انسانیت هیچ مقام معلومی ندارند، زیرا در قوس نزول دارای مرتبه هیولانی که قابل تجلّی رب است بوده و به حسب قوس صعود دارای افق اعلا و حضرت احدیت می‌باشند و مراد شیخ اشراق که می‌گوید نفس انسانی ماهیت ندارد نیز همین است، یعنی نفس انسانی دارای مقام احدیت جمع حقایق خلقی و امری است، پس هیچ ماهیت مشخص و ثابتی

ندارد). ۲. استاد عزیز با توجه به این فرمودید عارف فنای خود را بیشتر می کند؟ آیا به نظر شما طی مراحل قرب الهی حد یقینی دارد؟ منتظر پاسخ سرنوشت ساز حضرتعالی هستم

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: آری ای عزیز! وقتی انسان به لطف و کرم حضرت حق و در زیر سایه‌ی بی‌مثال اولیاء معصوم «صلوات الله علیهم» توانست به جایی برسد که با جنبه‌ی حقانی مخلوقات در شهود قلبی خود روبه‌رو شود، او می‌ماند و خدای خود. ولی فراموش نفرمایید که این تازه اول کار است زیرا از یک طرف حضرت حق را در آینه‌ی اعیان ثابت‌هی مخلوقات می‌نگرد - آن‌طور که خداوند خواست خود را در آینه‌ی اسماء بنگرد- و از طرف دیگر اسماء الهی بی‌نهایت است و با هر آنسی عطش‌اش هزار برابر می‌شود و در یک کلمه او می‌ماند و خدای خود. بگذار این حرف سر به مهر بماند، که گفتن آن آسان است و رسیدن به آن چه مشکل. زیرا همه‌اش ادعا است. گفت: «چیز دیگر ماند اما گفتنش.... با تو روح القدس گوید بی‌منش× نه تو گویی هم بگوش خویشتن.... نه من ونه غیرمن ای هم تو من× همچو آن وقتی که خواب اندر روی.... تو ز پیش خود به پیش خود شوی× بشنوی از خویش و پنداری فلان.... با تو اندر خواب گفتست آن نهان× تو یکی تو نیستی ای خوش رفیق.... بلک گردونی و دریای عمیق× آن تو زفتت که آن نهصدتوست.... قلزمست و غرقه گاه صدتوست× خود چه جای حد بیداریست و خواب.... دم مزن والله اعلم بالصواب× دم مزن تا بشنوی از دم ز نان.... آنچ نامد در زبان و در بیان× دم مزن تا بشنوی زان آفتاب.... آنچ نامد در کتاب و در خطاب× دم مزن تا دم زند بهر تو روح.... آشنا بگذار در کشتی نوح× جز خضوع و بندگی و اضطرار.... اندرین حضرت ندارد اعتبار». موفق باشید